

واکاوی چرخش سیاست مذهبی شاه عباس اول از تصوف به تشیع

امیر فرحزادی^۱

محمد رضا عسگرانی^۲

چکیده

بنیان‌گذاری حکومت صفویه، مرهون همراهی صوفیان قزلباش با سرسلسله صفویه بود و تداوم تکیه این خاندان به حمایت قزلباشان، می‌توانست به برتری اندیشه صوفیان غالی بر پیروان تشیع بینجامد. پیروان طریقت صفوی، تصویری ماورایی از شاه ترسیم می‌کردند که با نظریه نیابت‌عامه فقیهان برای اداره امور در عصر امام غایب، همخوانی نداشت. این نگرش، از آغاز صفویه تا روی کار آمدن شاه‌عباس اول، تحول یافت و سرانجام به تغییر پشتوانه مشروعیت شاه از طریقت به شریعت انجامید.

هدف این مقاله، تحلیل چگونگی چرخش سیاست مذهبی شاه‌عباس است و سؤال اصلی اینکه علل تغییر نگرش مذهبی صوفیانه به شیعیان در دوره شاه‌عباس چه بودند؟ چنین فرض می‌شود که این تحول در دوره شاه‌عباس شدت گرفت و نتایج این تحقیق،

^۱ عضو هیئت علمی، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، ایران (نویسنده مسئول): Amirfarahzadi110@gmail.com

^۲ استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، ایران: Asgarani88@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۴ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۴

نشان می‌دهد که چرخش سیاست مذهبی شاه‌عباس، به دلیل تقویت علما به عنوان نمایندگان شریعت بود و رویکرد این مقاله، بر تحول در سیر تاریخی جریان تشیع و تصوف تأکید دارد که سرانجام تعامل بین آنها را به تقابل کشانید.

واژگان کلیدی

شاه‌عباس اول، صوفیان، قزلباشان، علمای شیعه، سیاست مذهبی.

طرح مسئله

پایه‌گذاری پادشاهی صفویه توسط شاه‌اسماعیل اول (۹۰۷ق)، نقطه‌عطفی در تاریخ ایران بود؛ زیرا پس از حدود نهصد سال از فروپاشی ساسانیان و شروع دوران اسلامی، یک پادشاهی متمرکز ایرانی توانست بر بخش وسیعی از ایران زمین فرمانروایی کند و با رسمیت بخشیدن به تشیع، وحدت مذهبی را در کشور برقرار سازد. عصر صفوی، از دوره‌های طلایی تاریخ ایران و تمدن اسلامی است که از درون جریان رو به تحول تصوف به قدرت رسید. پادشاهان این سلسله، با تکیه بر شمشیر صوفیان قزلباش توانستند از طریقت به سلطنت برسند و بنیان حکومت صفویه، مرهون مجاهدت‌های بی‌دریغ صوفیان قزلباش بود.

تعهد شاه‌اسماعیل صفوی به تشیع در سال‌های آغازین این سلسله، در حد شعارهای سطحی و اقدامات ساده، مانند: اقرار عمومی به شیعه، اعدام پراکنده سنی‌ها، لعن خلفا و مقابله با خلافت عثمانی محدود بود. قزلباشان، حق انحصاری در حکومت بر ایالات و سپاهیان را در دست داشتند؛ اما در عصر شاه‌تهماسب با دعوت از علمای عراق عرب و جیل عامل، شکل جدی و گسترده‌تری به خود گرفت. درهم‌آمیختگی مناصب حکومتی، به حدی وسیع بود که مذهب، سیاست و نیروهای نظامی، بخش‌هایی مجزا از هم نبودند. گستردگی تصوف و برتری نظامی قزلباشان در تشکیل صفویه، میدان حضور علما برای سازماندهی جامعه آرمانی دینی را محدود می‌کرد. کاریزمای مرشد کامل، به اسماعیل فرصتی می‌داد تا در معجونی از اقتدار سیاسی - دینی، پایه‌های حکومتش را استحکام بخشد. بدین ترتیب،

اقتضای شرایط زمانی موجب شد تا دانشمندان سرشناسی مانند محقق کرکی هم که مخالف همراهی با قدرت نخواستند، وضع موجود را بپذیرند؛ ولی با گذشت زمان، جنگ‌های داخلی ناشی از سرپیچی‌های پی‌درپی امیران قزلباش، استقلال‌طلبی و یا فرار برخی از قبایل به عثمانی، به همراه تلاش برای عزل و نصب شاهان دوره اول صفوی، همگی باعث شد تا شاه را به تلاش برای کاهش نیروی صوفیان قزلباش وادار کند. انتصاب امیر نجم‌الدین مسعود ایرانی، تنها شش سال پس از پادشاهی شاه‌اسماعیل، نشان می‌دهد که وی از همان آغاز از قدرت قزلباشان اندیشناک بوده است. سپردن منصب «وکالت نفس نفیس همایون» به غیر قزلباشان و تعیین دو ایرانی دیگر به نام‌های امیر یاراحمد خوزانی و امیر عبدالباقی به عنوان جانشینان وی، حاکی از پیگیری سیاست مهار قدرت قزلباشان توسط شاه‌اسماعیل بود. شایستگی این افراد در سامان‌بخشی امور، همچنین حاکی از برآوردن نیاز فزاینده‌ای است که برای اداره مملکت وجود داشت. حضور هریک از دیوان‌سالاران شهری در مناصب بالای حکومتی، ضمن بهبود عملکرد تشکیلات اداری و مالی، بر نگرش پادشاهان صفوی تأثیر می‌نهاد و ضرورت تسریع در مهار قدرت لجام‌گسیخته قزلباشان را گوشزد می‌کرد.

مبانی قدرت صفوی، بر سه محور: تصوف، تشیع و پادشاهی شکل گرفت که این سه مؤلفه، در فرآیند استقرار، تثبیت و افول قدرت این خاندان، توانی یکنواخت نداشتند و تاثیرگذاری هرکدام از آنها، به رویکرد شاهان صفوی به تشیع و تصوف و سیاست‌گذاری تقابل با قزلباشان به نفع تعامل با علمای شیعی بستگی داشت. قزلباشان، نماد تصوف سیاسی بودند و بروز تضاد منافع آنها با شاهان، سرانجام به جایگزینی شریعت با طریقت انجامید. روند گذر آرام از تصوف به تشیع، در انتصاب علما به جای قزلباشان و انتصاب صوفیان به خاندان سیادت و کوشش برای گسترش فقه شیعی که مدت‌ها پیش از تشکیل دولت صفوی انجام گرفته بود، نمود یافت. این پژوهش، بر آن است که پاسخگوی دو سؤال اساسی باشد؛ عملکرد شاه‌عباس در قبال صوفیان قزلباش چگونه قابل ارزیابی است؟ علمای شیعه در قبال تصوف و صوفیان چه عملکردی اتخاذ نمودند؟ چنین به نظر می‌رسد که نه تنها شاه صفوی، بلکه علما عصر وی نیز با گذشت زمان، از موضع تعامل به تقابل با تصوف چرخش نشان دادند؛ هرچند این تغییر رویه، در عصر جانشینان شاه‌عباس نمود و بروز خود را نشان داد.

برخی از نویسندگان، زندگی و اقدامات شاه‌عباس را مورد توجه قرار داده‌اند. جلد سوم اثر نصرالله فلسفی درباره «زندگی شاه‌عباس اول»، مطالب مفیدی در مورد دین‌داری و سیاست مذهبی شاه‌عباس دارد و کتاب مشترک زهره شیشه‌چی و علی‌اصغر طاهری، به «زندگی پرماجرایی شاه‌عباس» پرداخته است. رسول جعفریان در کتاب **صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست** و منصور صفت‌گل در **فراز و فرود صفویان**، هرکدام اشاره‌هایی به سیاست‌های مذهبی صفویان دارند. از نویسندگان خارجی، راجر سیوری افزون بر **ایران عصر صفوی** که به چاپ‌های متعدد رسیده، در کتاب **دریاب صفویان** مطالبی را نیز در این باره آورده است. همچنین، علی‌اکبر تشکری، الهام نقیبی، علی آقانوری، محسن فتاحی و سید احمد عقیلی، در مقالاتی مشترک یا مستقل، مطالب سودمندی را مطرح کرده‌اند که از نظرات آنها در نوشتن این مقاله نیز بهره گرفته شده است؛ ولی این تحقیقات، یا به شرح حال شاه‌عباس و اقدامات عمرانی و اقتصادی عصر وی پرداخته‌اند و یا مطالبی کلی را در گستره زمانی وسیعی مدنظر قرار داده‌اند؛ اما جا دارد در مورد چگونگی چرخش سیاست مذهبی شاه‌عباس از تصوف به تشیع، تحقیقات تازه‌ای صورت گیرد.

در این مقاله، با رویکرد توصیفی - تحلیلی و به «روش کتابخانه‌ای»، به این سؤال پاسخ داده خواهد شد که علل تغییر نگرش مذهبی صوفیانه به شیعیانه در دوره شاه‌عباس چه بودند؟ چنین فرض می‌شود که روند چرخش از تصوف به تشیع - برخلاف برخی نظرات که آن را به سال‌های پایانی دودمان صفوی نسبت می‌دهند - در دوره شاه‌عباس شدت گرفت و بنیان‌های فکری آن قوام یافت.

در نوشتار پیش رو، با هدف شناسایی ابعاد سیاست‌های مذهبی شاه‌عباس اول در برابر تصوف و قزلباشان، روند تعامل و تقابل دو وجه تصوف و تشیع در دوران این پادشاه به بحث گذارده شده و میزان اقتدار و تأثیرگذاری علما و صوفیان و چرخش سیاست مذهبی شاه‌عباس از تصوف به تشیع، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مه‌ار و تضعیف صوفیان قزلباش توسط شاه‌عباس

مشکل چگونگی داخل کردن سازمان صوفی طریقت صفویه - که شاه، مرشد کامل و رهبر معنوی‌اش بود - از آغاز پادشاهی صفویه (۹۰۷ق/۱۵۰۱م) باقی مانده بود و شاهان

پیش از شاه‌عباس نتوانسته بودند آن را حل کنند؛ زیرا گاهی وجود چنین تشکیلاتی، اقتدار شاه را به چالش می‌کشید و شاه‌عباس، پس از به دست گرفتن قدرت، کوشید که اقتدارش را بر قزلباشان اعمال نماید. وی خیلی زود پی برد که بقای سلطنتش در گرو سرکوب صوفیان و استقلال در مقابل آنهاست و تا زمانی که قزلباشان صاحب قدرت هستند، هر لحظه باید منتظر خلع و قتل خویش باشد؛ به عنوان مثال، نقطویه با ارائه تصویری از کنش دینی - دنیوی سرآغاز عهد صفوی و کنشگری مذهبی در رفتار با قزلباشان، نشان دادند که ارادت ترکمانان به رهبریت صفوی، دارای مفهومی خاص است. (Babayan, ۱۹۹۴: ۱۴۷). شاه‌عباس در نتیجه چنین واکنش‌هایی، با قتل درویش خسرو و پیروانش و نیز صوفی‌های لاهیجان (۱۰۲۴ق/۱۶۱۵م) که نمادی از غلو عهد شاه‌اسماعیل بودند. (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۵۶) در عمل نشان داد که چنانچه گروهی از محدوده صوفی‌گری خارج شوند، باید صوفی از غیر صوفی متمایز گردد.^۱ با چنین اقداماتی، شاه‌عباس منزلت و مقام اجتماعی صوفیان را تحقیر نمود و در راستای این سیاست، اقدامات فراوانی را بر ضد قزلباشان صورت داد که از جمله می‌توان به: قصاص قاتلان مهد علیا و حمزه میرزا، (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۳) سرکوب صوفیان قزلباش طرفدار سلطان محمد خدا بنده،^۲ قتل عام صوفیان قراچه‌داغ و قتل سران قزلباش (منجم، ۱۳۶۶: ۱۷۳) اشاره کرد. هریک از این رویدادها، دلیل محکمی بود تا از جایگاه صوفیان قزلباش نزد شاه‌عباس بکاهد و عزم وی را برای محدود کردن تشکیلات صوفیان و قدرت قزلباشان، استوار سازد.

ایالات قزلباش، بدنه اصلی ساختار نظامی و مایه استحکام قدرت صفویه بودند. شاه‌عباس با هوشمندی دریافت که در امور نظامی نمی‌توان شتاب زده عمل کرد و بی‌درنگ به سرکوب سران قزلباش پرداخت؛ زیرا این اقدام، توان رزمی دولت را می‌کاست و هرگونه ایجاد تنش در ساختار قوای نظامی، با وجود خطر نیروهای اشغالگر عثمانی در بخش‌هایی از شمال غربی ایران، غیرمنطقی و نادرست بود. شاه‌عباس برای مقابله با قدرت نظامی صوفیان قزلباش، روشی خلاقانه را در پیش گرفت. وی واحدهای نظامی جدیدی بدون دخالت و حضور قزلباشان تشکیل داد. این تغییرات، در ساختار سپاه به دو طریق انجام شد؛ نخست، دسته‌هایی از غلامان گرجی، چرکس و ارمنی (قوللر) تشکیل شد. (قزوینی،

۱۳۲۹: ۱۸۶) این غلامان که تنها به شخص شاه وفادار بودند و وابستگی قبیله‌ای نداشتند، در منازعات بین شاه و قزلباشان، جانب شاه را گرفته، دلیرانه ایستادگی می‌کردند. وی همچنین، دسته‌ای به نام تفنگچیان به وجود آورد که در تشکیل این نیرو هم اجازه دخالت به قزلباشان نداد. این واحد نظامی، از تاجیکان و افراد ایرانی مجهز به تفنگ‌های کوتاه و شمشیر و خنجر تشکیل شد که برخلاف نیروی سوم، به عنوان پیاده‌نظام خدمت می‌کردند. یکی از سیاحان اروپایی، تعداد این تفنگچیان را بیش از پنجاه هزار نفر برآورد کرده و می‌نویسد که سواره‌نظام، آنها را به دلیل پیاده جنگیدن، علف شمشیر می‌نامند. (کمپفر، ۱۳۶۰: ۸۹) همین اشاره نشان می‌دهد که سواران قزلباش تا چه حد از تشکیل این نیروی پیاده‌نظام ناخشنود بوده‌اند. شاه‌عباس همچنین، مقام سپهسالار را برای تضعیف بیشتر موقعیت قزلباشان احیا کرد. این اقدام در کنار انسجام بیشتری که در فرماندهی قشون به وجود می‌آورد، این تصور را تداعی می‌کرد که با وجود منصب سپهسالار، هدف شاه بازگشت به دوره پیشین صفویه و تمرکز قدرت در دست یک نفر نیست. این ترس، زمانی بیشتر فوایدش را نشان داد که الله‌وردی خان غلام‌گر جی برای احراز این مقام انتخاب گردید.

اقدامات شاه‌عباس در تغییر ساختار قشون، در تضعیف صوفیان قزلباش بسیار مؤثر بود؛ زیرا منصوب نکردن فردی از بین طوایف قزلباش به سپهسالاری قوای نظامی، افزون بر اینکه دست آنها را از منبع قدرت بسیار مهمی کوتاه می‌کرد، سبب می‌شد تا جایگاه اجتماعی و دولتی غلامان‌گر جی در برابر قزلباشان صوفی تقویت گردد. به موازات تغییرات ساختاری قشون، شاه‌عباس بر منزلت ایرانیان افزود و جایگاه اداری آنان را ارتقا بخشید. وی با توجه به اختلافات بین تاجیک‌ها و ترکمن‌ها، کوشید از این اختلافات برای تحکیم موقعیت خود استفاده کند. (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۴۳۸)

تشکیل نیروهای جدید نظامی، مسئله پرداخت مواجب و تأمین تجهیزات آنها را پیش آورد. شاه‌عباس برای حل این مشکل، به سراغ تغییر شیوه کاربری زمین‌ها و نوع مالکیت آنها رفت. وی به همین بهانه، بسیاری از ایالات و مناطقی را که به صورت اقطاع و یا تیول واگذار شده بود، از دست طوایف و خاندان‌های قدیمی و امیران قزلباش خارج کرد. (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۱۶-۲۱۷) سیاست شاه‌عباس در تبدیل املاک ممالک به خاصه، موجب ایجاد تمرکز و اتحاد میان مناطقی از کشور گردید که تا آن زمان، به شکل ملوک‌الطوایفی توسط قزلباشان اداره می‌شد.

از دیگر اقدامات شاه‌عباس در کاهش قدرت صوفیان قزلباش، تغییر در نظام حقوق و دستمزد قزلباشان صوفی (یلفانی، ۱۳۸۶: ۱۲) و محروم کردن آنان از سرپرستی و تربیت شاهزادگان صفوی بود. (نوایی، ۱۳۵۳: ۲۷) در سلسله اقداماتی که برای کاهش قدرت صوفیان انجام گرفت، تضعیف مقام خلیفة‌الخلفائی، از همه مهم‌تر بود. خلیفة‌الخلفاء، مقام عالی‌رتبه تشکیلات سیاسی، مذهبی صوفیان بود که از لحاظ سلسله‌مراتب سیاسی، بعد از شاه قرار می‌گرفت و اختیارات فراوانی در امور سیاسی و مذهبی داشت. حوزه نفوذ و میزان دخالت‌های این مقام در امور مملکت، چنان بود که در پاره‌ای مواقع، اقتدار شاه را هم به چالش می‌کشید و به تعبیر یکی از محققان، خلیفة‌الخلفاء به عنوان «دفترخانه‌ای برای امور صوفیه» از اهمیت خاصی برخوردار بود. شاه‌عباس در راستای سیاست صوفی‌زدایی و محو قدرت و اختیارات کلان صوفیان، طرد و انزوای (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۵۴) خلیفة‌الخلفاء را به عنوان کانون قدرت مذهبی و تشکیلات صوفیانه از مرکز قدرت سیاسی، مدنظر قرار داد. اهمیت منصب خلیفة‌الخلفاء، به موازات موقعیت صوفیان، مدام در تغییر بوده و پیوسته از اعتبار آن کاسته شده است. پیشینیان شاه‌عباس، در ادغام نظام مذهبی در دیوان‌سالاری دولتی ناموفق بودند و همین انطباق نیافتن تشکیلات متصوفه با ساختار دیوانی در آغاز حکومت صفوی، نقطه‌ضعفی در تشکیلات اداری محسوب می‌شد. رشد روزافزون فقیهان در دوره شاه‌تهماسب اول، به این ضعف دامن زد. (رنجبر، ۱۳۷۸: ۴) اسماعیل دوم، خلیفة‌الخلفاء و ۱۲۰۰ نفر از صوفیان را به اتهام سرپیچی از فرمانش به قتل رساند؛ ولی شاه‌محمد خدابنده در مهار قدرت قزلباشان ناکام بود. اینکه به چه دلیل در بین شاهان صفوی، شاه‌عباس به صورتی محسوس و مؤثر اقداماتی را برای چرخش از تصوف به تشیع انجام داد، شاید بتوان آن را به آگاهی وی از حرص قدرت‌طلبی قزلباشان و احساس خطر از نظام قبیلگی لجام‌گسیخته آنها نسبت داد. راه رسیدن به پادشاهی برای وی، ساده نبود. تجربیات سال‌های کودکی و نوجوانی شاه‌عباس، سوءظن بیمارگونه‌ای را در وی ایجاد کرد که تأثیر آن، تا پایان عمر بر روابطش با دیگران و حتی پسرانش سایه افکند. شاه‌عباس، شاهد اقدامات صوفیان قزلباش در حمایت از ولیعهدی برادرانش حمزه‌میرزا و ابوطالب‌میرزا، قتل مادرش و سرانجام برکناری خفت‌بار شاه‌محمد خدابنده از سلطنت بود. شاه‌عباس، به صوفیان ظنین بود؛ زیرا در ابتدای سلطنتش برای بازگرداندن پدرش به تخت پادشاهی، توطئه کرده بودند. وی درحالی‌که وزیران ایرانی دربار پدرش را بخشید، قزلباشان را وادار به

کشتن قاتلان حمزه میرزا نمود که نشان می‌دهد تا چه حد از امیران قزلباش رنجیده‌خاطر بود و از همان آغاز، برای مهار قدرت آنان اقدام کرد. تصمیم شاه‌عباس برای انتقال پایتخت به اصفهان، از بیم خصومتی بود که از سوی قزلباشان با دستگاه اجتماعی - نظامی جدید می‌رفت. اصفهان، محیط جغرافیایی و فرهنگی تازه‌ای شد که پادشاه از آنجا دامنه قدرت خود را به سراسر کشور گسترش می‌داد. (بابایی ۱۳۹۰، ص ۱۰-۱۱) انتخاب اصفهان که در مرکز ایران و دور از موقعیت جغرافیایی ایل‌های قزلباش در آذربایجان و مناطق شمالی ایران قرار داشت، دست صوفیان را بیش از پیش از دخالت در امور سیاسی کوتاه می‌کرد.

رویکرد شاه‌عباس در خصوص تشیع

با روی کار آمدن صفویان، تشیع در کشور رسمیت یافت و بسیاری به این مذهب گرایش پیدا کردند. شاهان صفوی، از یکپارچگی مردم در سایه تشیع، برای حفظ استقلال کشور استفاده کردند و این سیاست، در دوره شاه‌عباس با قدرت بیشتری تداوم یافت. شاه‌عباس همچنین، در صدد بود تا مشروعیت حکومتش را از جنبه مذهبی استوار سازد. دلاواله، (۱۳۸۱: ۲۲۴). دوره شاه‌عباس اول، تفاوت‌های آشکاری را با گذشته داشت. از دیدگاه مذهبی، کشور تجربه دینی دوره اول حکومت صفوی را به ارث برده بود. علی بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق ثانی، به دعوت شاه‌اسماعیل اول به ایران آمد تا به تبلیغ تشیع بپردازد. سیاست‌های مذهبی شاه‌تهماسب اول صفوی نیز نقش مهمی در فرآیند گسترش مذهب شیعه امامیه در ایران عصر صفوی داشت. افرادی مانند عزالدین حسین عاملی، پدر شیخ بهائی که به دعوت وی به ایران آمدند، نقش مهمی در استحکام مذهب شیعه ایفا کردند؛ اما از دوره شاه‌عباس به بعد، اندیشه شیعی فرصت بیشتری برای نشر یافت. شاه‌عباس اول با حمایت فراوان از ساخت مدرسه‌های دینی در داخل ایران، نسل جدیدی از عالمان دینی را پرورش داد که پس از مدتی، مستقل از حوزه‌های خارج از کشور عمل می‌کردند. از وجوه تمایز دیگر این دوره نسبت به گذشته، تکمیل فقه شیعه، سرکوب گرایش‌هایی از تصوف و گسترش اندیشه فلسفی است. (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۱۷۳) هدف اصلی شاه‌عباس، استقلال تام سلطنت در برابر تمامی گروه‌های جامعه بود. وی محور

برنامه‌هایش را بر حضور و فعالیت علمای شیعه در مناصب سیاسی و اجتماعی قرار داد و می‌دانست که برای برخورد با صوفیان - چه قزلباش و چه فرقه‌های دیگر متصوفه - تنها سرکوب سیاسی و نظامی کافی نیست؛ بلکه باید به قدرت اعتقادات مذهبی مردم نیز توجه ویژه‌ای داشت. صوفیان در این دوران، توان جذب و پاسخگویی را از دست دادند و حکومت صفوی، دیگر برای آنان احترام و اعتنایی قائل نبود. شاه‌عباس نیز با حمایت از علمای شیعه، آنها را در برابر دیگر گروه‌های مذهبی تقویت کرد و افزون بر اعتبار بخشیدن به اقتدار سلطنت، تشکیلات دینی را نیز رشد داد. وی با تدابیر هوشمندانه برای ترویج تشیع، مانند پیاده از اصفهان تا مشهد رفتن به قصد زیارت، تقابل با تصوف را در پیش گرفت و از این دوره به بعد، علمای شیعه نقش مهم و مؤثری را در معادلات سیاسی ایفا کردند.

چرخش سیاست‌های مذهبی شاه‌عباس از تصوف به تشیع، در سه محور قابل بررسی است: ۱. پایبندی شخصی به انجام فرایض و اجرای احکام مذهبی مطابق فتاوی علمای شیعه؛ ۲. تبلیغات مذهبی و ارشاد عمومی که تأثیر فراوانی در باورپذیری معتقدات شیعی مردم داشت؛ ۳. برقراری مناسبات حسنه با علمای مذهب شیعه و حمایت بی‌دریغ از آنان.

انجام فرایض و احکام مذهبی به وسیله شاه‌عباس

شاه‌عباس مانند شاه‌تهماسب یا شاه‌سلطان حسین، در پایبندی به احکام شریعت شهرت نیافت و تساهل دینی وی در خصوص روحانیون مسیحی و اروپایی‌ها و برگزاری مراسم جشن و سرور همراه با ساز و آواز و شرکت در مجالس شراب‌نوشی، سیمایی متفاوت از اعتقادات مذهبی این پادشاه صفوی را نشان می‌دهد؛ اما این مسائل، بدین معنا نیست که علاقه‌مندی‌های مذهبی‌اش واقعی نبوده است. وی نمازهای یومیه را در هر جا و هر شرایطی فراموش نمی‌کرد؛ چنانچه در لشکرکشی‌ها نیز اقامه این فریضه را رعایت کرده، قبل از شروع جنگ، به نماز می‌ایستاد. (آقاجری، ۱۳۸۹: ۲۲۴). توبه کردن و مدد خواستن از حضرت محمد(ص) و امامان(ع) در مواقع اضطراری و بحرانی، می‌تواند نشانه اعتقاد راسخ وی قلمداد شود. (قمی، ۱۳۸۳: ۸۶۶) شاه‌عباس هرگاه در خراسان بود، به زیارت امام هشتم(ع) می‌رفت و کارهای خادمان حرم مانند جاروکشی و خاموش کردن شمع‌ها را انجام می‌داد تا سرسپردگی خود را نشان دهد. اعتقاد به هدایتگری قرآن، به گونه‌ای که قبل از

انجام هر اقدام مهمی مانند تعیین جانشین به استخاره متوسل می‌شد. (فلسفی، ۱۳۷۱: ۸۴۳). روی دیگر رفتارهای شاه‌عباس را نشان می‌دهد. تظاهر به شریعت‌مداری و مبالغه در تبلیغ و ترویج شعائر مذهبی و حمایت بی‌دریغ وی از تشیع، این گمان را برمی‌انگیزد که شاه صفوی، گرایش خاصی به مذهب تشیع نشان می‌داده و در حال فاصله گرفتن از مبانی صوفی‌گری و مراسم صوفیانه بوده است.

تدابیر و سیاست عمومی شاه‌عباس در راستای تقویت تشیع

شاه‌عباس برای ایجاد وحدت در جامعه و تسری بخشیدن احکام مذهب شیعه در تمامی ابعاد زندگی مردم، دست به اقداماتی زد که در تقویت تشیع و تضعیف تصوف، بسیار مهم و تأثیرگذار بودند. از جمله این اقدامات، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- توسعه زمین‌های وقفی. (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۸۶-۱۹۰) این اقدام، قدرت اقتصادی روحانیت شیعه را بسیار تقویت کرد و عامل مهمی در تضعیف صوفیان بود.

- ساخت و بازسازی مقابر مذهبی: (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۳۰۶).

مشارکت و حمایت مالی حکومت در ساختن و ترمیم مزار امامان شیعه (ع)، در تبلیغ فرهنگ اهدای نذورات به اماکن مقدسه نقش مهمی داشت و افزون بر شاه، بسیاری از شخصیت‌های کشوری و عامه مردم، به تقلید و یا از سر اعتقاد، این دست اقدامات را انجام می‌دادند. ترغیب مردم برای زیارت اماکن مقدسه شیعی، در کم‌رنگ نمودن شأن و منزلت خانقاه‌های صوفیان، بسیار تأثیرگذار بود.

- اجرای مراسم مذهبی: اجرای مناسک و مراسم مذهبی، از دو جهت در تضعیف تصوف اثر گذاشت؛ نخست اینکه برگزاری چنین مجالس و محافل، تضاد و تقابل شدیدی با اجرای مراسم ویژه صوفیان داشت و فراگیر شدن این‌گونه برنامه‌ها، هرچه بیشتر مردم را به سوی تشیع جذب می‌کرد و در مقابل، عامل مهمی برای در انزوا قرار دادن فرقه‌های صوفیه و توجه به آنها بود. دومین عامل را باید در سیاق و روش‌های برگزاری این‌گونه مراسم، بررسی و ارزیابی کرد. یکی از موضوعات مورد اختلاف علمای شیعه، داستان‌پردازی و قصه‌خوانی گروه‌هایی مانند صوفیان بود که به شرح دلاوری‌های قهرمانان گذشته می‌

پرداختند. چه بسا یکی از دلایل اجرای مراسم مذهبی همراه با روضه‌خوانی را بتوان تقابل با سنت قصه‌پردازی صوفیان دانست. (جعفریان، ۱۳۷۹: ۲۳۸) استفاده از این روش، به حکومت صفوی کمک شایانی نمود تا هم تشیع را گسترش دهد و هم ابزار تبلیغاتی و جذب صوفیان را از دستشان بیرون آورد.

مناسبات شاه‌عباس با علمای شیعه

در دوره شاه‌عباس، اقداماتی برای تقویت تشیع صورت گرفت که به ایجاد روابط نزدیک علمای دینی و اشتراک منافع آنان با شاه انجامید. در این دوره، نگرش‌های افراطی و غالبانه متصوفه، سرچشمه پیدایش جنبش‌های مذهبی، سیاسی مختلفی شد که موجودیت دولت صفوی را به چالش می‌کشید. به همین دلیل، شاه‌عباس تقابل علما با عقاید غالبانه تصوف را - که مانعی در گسترش تشیع امامیه بین عموم مردم بود - با زیرکی دستاویزی برای تضعیف و سرکوبی صوفیان قرار داد؛ روشی که در بُعد سیاسی، قدرت متمرکز شاه را تضمین می‌نمود و در بُعد اجتماعی، زمینه مناسبی را برای فعالیت آزادانه عالمان دینی فراهم می‌کرد. (رویمر، ۱۳۸۵: ۴۵۰) گذار تدریجی از تصوف به تشیع و جایگزین نمودن علما به جای قزلباشان صوفی را می‌توان در موضوع انتساب صوفیان به خاندان سیادت و کوشش برای تبلیغ آموزهای شیعی بازخوانی کرد. (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۲۶۱) همکاری دایم فقیهان شیعه با شاهان، سرانجام در دوره شاه‌عباس در قوام گرفتن نهاد و تشکیلات مذهبی و قدرت‌یابی عالمان شیعه در کنار دولت صفوی شد. میزان تأثیر و چگونگی عملکرد این نهاد نیز بستگی به قدرت شاهان صفوی در میدان سیاست و پایگاه اجتماعی آنان داشت. عالمان شیعه برای استقرار مبانی مذهبی و سرکوب هر دیدگاه مخالفی، بسیار کوشیدند. این شیوه برخورد، هم موقعیت قزلباشان را تضعیف نمود و هم موجب پدیدار شدن طیفی از شریعت‌مدارانی شد که با تمام توان برای تقابل با تمایلات غالبانه و یا دگراندیشانه، آماده بودند. (J. Stewart، ۱۹۹۶: ۸۳-۱۰۱)

رویارویی عالمان دینی با تصوف تا پایان عصر شاه‌عباس

پادشاهی صفویان در ابتدا بر شالوده‌ای از تشکیلات مبتنی بر رده‌بندی صوفیان و سلسله‌مراتب سنتی پادشاهان ایران بنیان‌گذاری شد. در زمان شاه‌اسماعیل اول، تداخل در مناصب حکومتی به اندازه‌های وسعت یافت که سیاست، مذهب و نیروهای نظامی، دارای تشکیلات و یا بخش‌های دارای اختیارات معین و با وظایف تفکیک‌شده و جدا از هم نبودند. در هنگام تأسیس حکومت صفویه، جایگاه شکننده عالمان دینی - که یورش مغولان و برتری یافتن اقطاب صفویه، (۷۵: ۲۰۰۹، Newman) شروع آن بود - و نیرو گرفتن تصوف از یک طرف و برتری نظامی قزلباشان از سوی دیگر، موجب شد تا فعالیت متشرعان برای سازماندهی و مدیریت جامعه مبتنی بر شریعت دینی، محدود شود Amir (۱۶۹-۲۱۹: Arjomand ۱۹۸۵) در دوره شاه‌تهماسب، چرخشی در رویکردهای مذهبی مرشد کامل پدید آمد. تهماسب ادعایی در خصوص تجسم الهی نداشت. وی برخلاف پدر و اجدادش، آشکارا اعلام می‌کرد که تنها با تکیه و استحکام بخشی به مذهب امامیه، قدرتی را کسب کرده که به وی اقتداری چون سایه خدا بر روی زمین می‌بخشد. (صفت گل، ۱۳۸۱: ۴۹۶-۵۰۳). چنین تغییر رویکردی از تصوف به تشیع، نه تنها لیاقت و حقوق معنوی قزلباشان را نادیده انگاشت، بلکه موجب حضور جمعی از علمای جیل عامل در دربار شد که به مثابه شالوده‌ای برای شکل‌گیری تشیع در ایران گردیدند. عملکرد این نهاد نرسیده در مشروعیت بخشی به دولت صفوی، اداره امور شرعی و قضایی جامعه و نیز تبلیغ و گسترش فقه امامیه مؤثر افتاد و زمینه مناسبی را در رویارویی با تمایلات غالبانه شیعی - صوفی فراهم کرد. (افندی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۴). شاه‌اسماعیل با اعطای امتیازاتی به محقق کرکی، فضای مساعدی را برای جلب فقیهان شیعه فراهم نمود؛ ولی جاذبه حضور این عالم مذهبی، سنگ بنای مهمی برای ایجاد و شکل‌دهی روابط علما با حکومت صفوی گردید. کوشش‌های محقق کرکی، شاخص‌ترین وجه مساعی عالمان مذهبی برای تدوین کتاب‌های فقه شیعه بعد از این دوران بود. با وجود مخالفت‌هایی که از سوی صوفیان صورت گرفت، تقوا و پایبندی وی به دین‌داری و تلاش‌هایش برای کسب مشروعیت، فعالیت آزادانه‌تر وی و دیگر فقیهان شیعه را تضمین کرد و دیگر فقیهان شیعه نیز از موقعیتی که وی کسب کرد، نهایت استفاده را بردند. تهماسب هم در وقف‌نامه فرات (۹۳۵ق). (افشار، ۱۳۸۷: ۱۴: ۳۱۵-۳۱۸). و هم در فرمانی که صادر کرد (۱۵۳۲م/۹۳۹ق)، کرکی را با القابی نظیر:

سیدالمرسلین، نایب امام، خاتم مجتهدین، حافظ دین پیغمبر، وارث دانش انبیا و هدایتگر خلائق زمان توصیف نمود که افزون بر منصب اجرایی، به وی جایگاه معنوی رفیعی می‌بخشید. در این فرمان، تبعیت و فرمان‌برداری از کرکی برای تمامی فقیهان، بزرگان، سادات، اشراف، امیران و وزیران واجب شمرده شد. (تنکابنی، بی تا: ۳۴۷/۱) این حکم فقهی که به نظر می‌رسد توسط مخاطب تنظیم شده باشد،^۱ (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۴۶۱) وی را در مقام نایب امام جای داده و نه تنها زمینه‌ای را برای مطرح نمودن دعاوی سیاسی کرکی باز نمود، بلکه گامی مهم در تغییر سیاست از افراط‌گرایی قزلباشان به تشیع امامیه محسوب می‌شد. این موقعیت، فقیهان را به مرجع و کانونی مهم تبدیل کرد که روابط و تعاملات قدرت در عصر صفویه را دگرگون ساخت؛ برای نمونه، اقدام شاه‌تهماسب در خصوص اعلام تبعیت و نمایندگی از سوی فقیه جامع‌الشرایط که مشروعیت خود را به وجود محقق کرکی پیوند می‌زد و یا انتساب به امامان شیعه (ع) که به منزله تغییر رویکرد شاهانه از تصوف به تشیع بود و معنای جدیدی از حاکمیت سیاسی - دینی را ارائه می‌نمود، (افندی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۲۹۵). همگی نشان می‌دهد که ساختار مشروعیت شاه، در حال دگرگونی بوده است و شرایط برای به انزوای کشاندن تصوف آماده شد.

تلاش افرادی نظیر محقق کرکی برای نیل به جایگاه بلند و مناصب دینی - سیاسی و پیشگامی او برای مبارزه نوشتاری علیه صوفیان را می‌توان حاکی از رسمیت یافتن این تضاد و تقابل به شمار آورد. این اقدام کرکی، شروع مخالفت و موضع‌گیری جدی شریعت و تصوف با یکدیگر بود؛ چنان‌که فرزندش شیخ حسن در کتاب *عمدة المقال فی کفر اهل الضلال* (۹۷۲ق)، صوفیان را مورد نکوهش و انتقاد قرار داده و متهم به کفر و خرافه‌گرایی نموده است. (کرکی، ۱۳۸۹، ۷۹). اگرچه در دیگر رساله‌های ضد صوفیانه قرن دهم، از این دو نوشته اثری موجود نیست، اما گزارش نوشتن این قبیل رساله‌ها نیز به صراحت کلام فقیهان علیه متصوفه، و در نتیجه، جدایی تدریجی تشیع از تصوف گواهی می‌دهد. رواج تشیع در دوره شاه‌اسماعیل دوم، با دشواری روبه‌رو شد. گرایش وی به مذهب تسنن و موضع‌گیری در برابر عالمان شیعه، وضعیت بدی را برای آنان رقم زد؛ به طوری که این دوره را بدون فعالیت مؤثری سپری کردند و در حالت انزوا قرار داشتند.

تغییر سیاست مذهبی در زمان اسماعیل دوم، در قالب کشاکش شاه و قزلباشان با سنت دیوان سالاری و نهادهای قضایی شیعه تجلی یافت. در این دوره، افزون بر سرکوب قزلباشان، عالمان شیعه نیز مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتند. (Moris, p: ۱۳۳.)

در زمان پادشاهی سلطان محمد خدابنده، دوره تحقیر و عزلت‌نشینی علمای شیعه به پایان رسید؛ ولی به دلیل آشفتگی‌های فراوان سیاسی، فرصتی برای فعالیت نمایان این گروه وجود نداشت. با وجود این، در همین دوره کوتاه، عالمان شیعه با جدیت به مبارزه با متصوفه پرداختند و احمدبن محمد، معروف به مقدس اردبیلی، کتاب *حدیقه الشیعه*. (مقدس اردبیلی،: ۱۳۸۳: ۱۳۳/۲) را بر ضد صوفیان به رشته تحریر درآورد. این فعالیت‌ها، اگرچه قابل همسنجی با دوره شاه‌عباس نیست، ولی تلاشی برای کسب نسبی موقعیت از دست‌رفته در زمان شاه‌اسماعیل دوم محسوب می‌شد.

مواضع علما در برابر تصوف در دوره شاه‌عباس

علمای زمان شاه‌عباس، دو رویکرد متفاوت را به تصوف داشتند؛ افرادی نظیر شیخ بهائی، به آستی و تعامل مسالمت‌آمیز تمایل داشتند و افراد دیگری همچون شیخ ابراهیم قطیفی (متوفای بعد از ۹۵۱قمری)، مواضعی سخت و خصومت‌آمیزی را در برابر صوفیان در پیش گرفتند. در قرن یازدهم هجری، عده‌ای از فقیهان، به مذهب اسماعیلیه گرویدند و برخی علمای صوفی مشرب نیز همچون ملا صدرا، فلسفه مشاء را با تصوف درآمیختند. (امورتنی، ۱۳۸۰: ۳۱۱-۳۱۲). چنین به نظر می‌رسد که در این دوره، فعل و انفعال درونی نحله‌های افراطی، به نوعی خودنهیفتگی انجامید و از این طریق، در قالب فرقه‌های گوناگون مذهبی و با نام‌های دیگر، زنده شد و یا به صورت یکی از شاخه‌های اصلی جریان عظیم شیعه امامیه رشد یافت. (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۲۵۹). اگرچه فقیهان، محدثان و فیلسوفانی مانند: شیخ بهائی، میرداماد، میرفندرسکی و ملا صدرا، گرایش‌هایی به عرفان و تصوف داشتند، با این حال، نظرات و اعمال آنان به معنای حمایت و پذیرش مسلک تصوف و تأیید صوفیان نبود. در تحلیل مواضع علمای عهد شاه‌عباس، نمی‌توان تمایز دو گرایش آنان را در برخورد با تصوف از نظر دور داشت: نخست، گرایشی که تعالیم صوفیانه و جنبه‌های عارفانه تصوف مربوط به مسائل خدانشناسی را در سطح بالا مطرح می‌کرد و دیگر، مواضعی که به

طور عمده، با درویشان مرتبط بود و آداب ظاهری صوفیانه را مورد حمایت قرار می‌داد. در بین علمای زمان شاه‌عباس، شیخ بهائی بعضی از آرای صوفیانه را نظیر «ذکر جهر»، یعنی به آواز بلند ذکر گفتن را با فقاقت ترکیب کرد و با همین رویکرد و شیوه بود که در منش صوفیان نیز نظر می‌نمود. هرکجا انحرافی می‌دید، پای پس می‌کشید و هرکجا دلربایی از دین می‌دید، بدان متمایل می‌شد؛ (افندی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۴۲/۲). اما وی را نه تنها نمی‌توان در صف صوفیان جای داد؛ بلکه برجسته‌ترین فقیه زمان شمرده می‌شد و مسئولیت حراست از اصول تشیع را برعهده داشت. از همین روست که در مقام شیخ‌الاسلامی اصفهان، صوفیان را سزاوار ملامت دانسته، در قصه موش و گربه، آنان را به دلیل داشتن عادات مبتذل و خصوصیات نامناسب، نکوهش می‌کرد و سزاوار نام صوفی نمی‌دانست. (شیخ بهائی، ۱۴۰۳: ۵۵/۲). وجود شیخ بهائی از دوسو به تثبیت و اعتلای حکومت شاه‌عباس یاری رسانید: نخست، به دلیل روابط و تعاملاتی که با صوفیان داشت، توانست حلقه اتصال تشیع فقه‌ای و تفسیر صوفیانه حکومتی باشد. وی در کتاب *کشکول* که از معروف‌ترین و بهترین آثار عرفانی دوره صفویه است، مقام صوفیان قدیمی مانند محی‌الدین عربی و حلاج را می‌ستاید. (شیخ بهائی، ۱۴۰۳: ۲۱۰-۲۱۴). همین امر، موجب شد تا گروه‌های مختلفی از صوفیان و سنیان، او را هم‌عقیده خود بدانند. شیخ بهائی با وجود دارا بودن منصب شیخ‌الاسلامی، به بهانه‌های مختلف به لباس درویشان درمی‌آمد و در هنگام مسافرت، با آنان همراه شده و به معاشرت می‌پرداخت. به دلیل همین رفتار، گاهی وی را به فرقه نوربخشیه منسوب کرده‌اند.

همین رفتارهای شیخ بهائی، در دوره‌ای که تصوف‌ستیزی توجه بسیاری را به خود جلب می‌کرد، انتقاد و لعن کسانی نظیر: محمدطاهر قمی، محمدباقر مجلسی و شیخ‌عبدالله بحرانی را برانگیخت. (تنکابنی، بی تا: ۲۴۰/۱-۲۴۲). با وجود نکوهش این طیف از شریعت‌مداران، شیخ بهائی در کنار علاقه‌مندی‌اش به تصوف، در مقام شیخ‌الاسلامی و فعالیتش در حیطه شیعه دوازده امامی، به نوشتن کتاب‌هایی مانند *جامع عباسی* پرداخت. (شیخ بهائی، ۱۴۰۳: ۱۳۸). کتابی که می‌توان آن را نشانه اعتقاد راسخ و خالصانه وی به فقه و شریعت امامیه قلمداد کرد. (ترکمان، ۱۳۸۲، ۱۵۶). وی همچنین، بنا به دستور شاه و در پاسخ به عالمان دینی عثمانی، رساله «حرمة ذبائح اهل‌الکتاب» را نوشت که با در نظر گرفتن زمان نوشتن این اثر و محتوای آن در حمایت از حکومت، می‌توان آن را در راستای

سیاست شاه برای کسب مشروعیتی جدید ارزیابی کرد. در واقع، شاه تصمیم داشت تا ضمن تعیین حدود اختیارات و وظایف خاص برای او و دیگر فقیهان شیعه، آنان را به حمایت از اهداف سیاسی دولت خویش و تألیف رساله‌هایی در مورد فقه شیعه متقاعد سازد (۵۸: ۲۰۰۹). شیخ بهائی مانند محقق کرکی، بسیار به شخص شاه نزدیک بود و در جنگ‌ها ندیم و همراه وی شمرده می‌شد. (نصر، ۱۳۸۰: ۳۴۳)

صدرالدین محمد شیرازی، معروف به صدرالمتألهین، افزون بر آمیختن مشرب عرفانی با فلسفه، از طریق نوشتن رساله «کسر الاصلانم الجاهلیة فی ردّ جماعة الصوفیة»، به مبارزه با صوفیان پرداخت و با دادن لقب بطالین و بت‌های جاهلی، آنها را برای نخستین بار «متصوفه» نامید که با مفهوم مورد نظر، در تاریخ تصوف ایران سابقه نداشت. (قریشی کربن، ۱۳۸۵: ۱۵۴). وی در همین کتاب، بر فقیهان عصر خویش نیز حمله می‌کند؛ درحالی‌که ضمن احترام به طریقه قدمای صوفیه و آداب و مرام و مسلک آنها، طی این مسیر را بدون وجود مرشد و پیر امکان‌پذیر نمی‌داند و تأکید می‌کند که در این راه نباید به افراد مدعی اهمیتی داد و آنان را با عنوان «صوفیان کوچک‌بازاری»، مورد انتقاد و اعتراض قرار می‌دهد. ملاصدرا از این جهت که برخی صنعتگران و پیشه‌وران، مشاغل خود را رها می‌کنند تا با جماعت صوفیان پیوند یابند، تأسف خورده و معتقد است که افرادی جاهل و فاسد در این طریقت گردآمده‌اند.

ملاصدرا در دوره بلوغ علمی خویش، با دو گروه به مبارزه پرداخت: نخست، متشرعانی که بدون تأمل و تفکر با هر نوع آیین و مسلکی مخالفت می‌کردند و دیگر، صوفیانی که در برابر علم به ستیز پرداخته، دانش‌گریز بودند. این در حالی بود که گروهی از این افراد، برای تظاهر به دنیاگریزی، به طرد و تحقیر دانش روی می‌آوردند. (ملاصدرا، ۲۰۰۷: ۵-۷).

میرفندرسکی همچون میرداماد، علاقه و تمایلات خاصی به عرفان و تصوف داشته است. وی با صوفیان این دوران ارتباطی نداشت و وجود آنها را به دلیل عدم تزکیه نفس و منحرف شدن از سیر و سلوک واقعی، موجبات اختلال در زندگی مردم تلقی می‌کرد. مخالفت وی در «رساله صناعیه» با قلندران و درویشان را باید در راستای موضع‌گیری علیه صوفیان کج‌فهم و مخالفان شریعت تلقی کرد. (میرفندرسکی، ۱۳۸۷: ۶۱-۶۳) محمدتقی مجلسی به تصوف گرایش داشت و معتقد بود که انتساب به تصوف، منافاتی با اشتغال هم‌زمان به فقه و حدیث ندارد و پس از آغاز موضع‌گیری خصمانه شاه‌عباس در خصوص

صوفیان (اواسط ۱۰۰۰ق)، در رساله‌ای به انتقادات تند ملا محمدطاهر قمی پاسخ داد و ضمن رد نمودن تفکرات وی، به دفاع از تصوف پرداخت. (مجلسی، ۱۳۷۵: ۴۳/۳-۴۴).

ملا محسن فیض کاشانی نیز از عالمانی بود که اگرچه تمایلات اخباری داشت، اما این علاقه، مانع گرایش وی به عرفان نشد. به نظر می‌رسد که او در تصوف، پیرو برخی اندیشه‌های ابن عربی و غزالی بوده است. (فیض کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۱۳-۱۲۴). چنین به نظر می‌آید که تصوف عهد صفوی، تا نیمه اول قرن یازدهم هجری، به افرادی مانند: شاگردان ملاصدرا، محمدتقی مجلسی و ملا محسن فیض، پایان می‌پذیرد و تا این زمان، هنوز مذهب تصوف در ایران رواج و روایی داشته است. ملا محسن فیض در رساله «محاکمه بین المتصوفة و غیرهم»، با دیدگاه آشتی‌ناپذیری بین دو گروه صوفیان و فقیهان، مخالفت کرده و باورهای آنان را در زمینه اتهام به یکدیگر، کفر و بدعت شمرده و آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی این طیف از عالمان را با لقب «جاهلان عالم‌نما» و جمعی از صوفیان را «ناقضان کامل‌نما» معرفی و نامگذاری نموده است. (همان: ۱۲۴). افزون بر عالمان دوره شاه‌عباس، در سال‌های بعد، گروه دیگری از پیروان شریعت به دشمنی با تصوف پرداختند. این موضع و سیاست، به‌ویژه از سوی پیروان اخباریگری و یا فلاسفه آن عصر پیگیری می‌شد. از جمله مشاهیر این دیدگاه، می‌توان به ملا محمدطاهر قمی (متوفای ۱۱۰۰ق)، در رساله «مونس الأبرار»، (قمی، ۱۳۷۷: ۴۲۵/۱). محقق سبزواری (متوفای ۱۰۹۱ق) در رساله «سلوة الشیعة وقوة الشریعة». (سبزواری، ۱۳۷۵: ۳۵۶/۱-۳۵۹)، و علامه محمدباقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ق) در رساله «تشویق السالکین» اشاره کرد. (مجلسی، ۱۳۷۵: ۳۱/۱-۲۹) بدین ترتیب، در واپسین سال‌های عصر صفوی، تقابل گسترده‌ای بین متشرعان و متصوفه شکل گرفت. این رویارویی، هم‌گریبان صوفیان اهل خانقاه را گرفت و هم عالمان شیعه را هدف قرار داد. انتساب به صوفیان که مساوی با محرومیت از بسیاری از امتیازات اجتماعی بود، موجب شد که عده‌ای با تفاوت قائل شدن بین عرفان راستین و تصوف دروغین، اتهامات مطرح‌شده را از خود دور سازند. افرادی نظیر: شیخ بهائی، ملاصدرا و فیض کاشانی که از بزرگان حکمت فلسفی اصفهان محسوب می‌شدند، از جمله کسانی بودند که به وجوه پویای تصوف و نقش آن در تهذیب نفس باور داشتند. این افراد می‌کوشیدند حساب عرفان حقیقی و محققان حکمت الهی را از ساکنان خانقاهی و باورهای خرافه‌آمیز صوفیان منزوی، جدا کنند و به موازات آن، عرفان را با مذهب تشیع تلفیق

نمایند.

در اواخر دوره صفویه، رویارویی بین متشرعان و متصوفه، همگان را به نوعی درگیر نموده بود؛ به نحوی که کافی بود یکی از طرف‌های مناقشه، برای نابودی حریفش، به وی نسبت صوفیگری بدهد تا آسایش و امنیت او را گرفته، رقیب را در معرض اذیت و آزار سخت قرار دهد. از اواخر عهد شاه‌عباس اول، چند عامل سبب افول و کم‌رنگ شدن تصوف گردید: مفاسد اخلاقی بین صوفیان قزلباش و دیگر اقدامات خودسرانه آنها که موجب می‌شد خطری برای حکومت محسوب شوند؛ کثرت جماعت قلندران و درویشان لابلالی که آنها را درویشان بی‌شرع می‌نامیدند؛ انحصارطلبی صوفیان صفویه که در رد کردن و انزوای دیگر فرقه‌های صوفی می‌کوشیدند و سرانجام، نفوذ عالمان و فقیهان مخالف تصوف در دستگاه حکومت و جامعه.

دشمنی عالمان شیعه با صوفیان در دوره صفویه، موضوع تازه‌ای نبود و این اختلافات، از اوایل شکل‌گیری صفویه وجود داشت؛ اما برخوردهای سخت و تقابل با صوفیان، به یکی از مشخصه‌های دوران بعد از شاه‌عباس تبدیل شد. طی این دوره، دو رکن شاه و علمای شیعه در جبهه مشترکی، با افکار و اقدامات صوفیانه به مقابله برخاستند. در این زمانه، شاه و فقیهان در خصوص انکار تصوف، مناسبات و منافع متقابلی داشتند. از یک طرف، شاهان با کسب مشروعیت از فقیهان، خود را جانشین پیامبر (ص) و امامان (ع) در حکومت‌داری معرفی می‌کردند و از طرف دیگر، عالمان دینی موقعیت سیاسی-اجتماعی خود را در مناصب امامت‌جمعه و شیخ‌الاسلامی، مرهون پشتیبانی شاه می‌شمردند و اقتدار و نفوذ سیاسی خویش را در سایه عنایت شاه جست‌وجو می‌کردند. (Kazemi, ۱۹۹۸: ۶۳۹-۶۵۹)

در اواخر دوران صفوی، متشرعانی مانند علامه مجلسی کوشیدند تا از طریق تبلیغات شیعی و بزرگداشت اعیاد مذهبی، گسترش موقوفات و برگزاری مراسم سوگواری شهادت امامان شیعه - که توسط عالمان شیعی پیرو اخباریگری و به گونه‌ای متفاوت با اندیشه‌های صوفیگری گردآوری شده بود - (قمی، ۱۳۸۳: ۱۲۳). از تماس مستقیم و مؤثر صوفیان با عامه مردم ممانعت شود. مخالفت با تصوف و صوفیان از اواخر عهد شاه‌عباس به بعد، در قالب نوشتن رساله‌هایی در ردّ آرای صوفیان خود را نشان داد. این رساله‌ها، حوادث و مواضع سیاسی - اجتماعی ضدّ قزلباشان صوفی را بازتاب می‌دهند و نویسندگان آنها با گرایش‌های ضدّ تسنن، طریقت صفوی را مانند بدعتی در دین تلقی نموده، آن را مورد

مذمت قرار داده‌اند. شیعیان امامیه در سرزنش تصوف، به طریقت و دعوی شیخ در تصاحب جایگاه امام نظر داشتند و حلول و تناسخ را از مطاعن آن برمی‌شمردند. (طارمی، ۲۲۷-۱۳۷۵: ۲۲۴) هم‌زمان و همگام با چرخش سیاست‌های مذهبی پادشاهان صفوی بعد از شاه‌عباس، رویکردهای صوفیانه نیز تحت تأثیر منازعات و نگاه بدبینانه و سخت‌ترین تکفیرهای مجتهدان، جایگاه و اعتبار خود را از دست داد و اصطلاح صوفی - که زمانی بیانگر رابطه مراد و مرید و مفهومی پویا بود - در پایان دوران صفویه، به نمادی از فرقه‌ای کهنه و عقایدی فرسوده بدل شد که مبتذل و تحقیرآمیز جلوه می‌کرد.

مخالفت عالمان دینی عصر صفویه با تصوف

دولت صفویه که بر اساس باورهای مذهبی شکل گرفت و در سایه مذهب، به یکی از دوران‌های طلایی فرهنگ و تمدن ایران در عصر شاه‌عباس دست یافت، ولی این روند، بعد از وی تداوم نیافت و در اواخر این سلسله، ارکان سیاسی و نظامی کشور سست شد و زمینه فروپاشی صفویه فراهم آمد. باید توجه داشت، شاه‌عباس به موازات آنکه از وجود عالمان شیعه برای مهار قدرت صوفیان بهره می‌گرفت، با برقراری حاکمیت قدرتمندانه و رفتار هوشمندانه، مانع هرگونه تلاش آنان برای به‌چالش کشیدن سلطه شاه گردید؛ درحالی‌که جانشینانش توانایی کمتری در این کار نشان دادند و وضعیتی را فراهم آوردند که در آن، عالمان دینی بر قدرت خویش افزودند. شاه‌عباس دوم، مقام بسیار مهم صدر را به دو شاخه خاصه و ممالک تقسیم کرد که به معنای تضعیف قدرت آن بود. صدر همچنان، مسئول اداره موقوفات و انجام وظایف قضایی خاص بود؛ اما نقش سیاسی صدر بر عهده «شیخ الاسلام»، و در زمان شاه‌سلطان حسین بر عهده مقام مذهبی جدید (ملاباشی) نهاده شد.

بدین ترتیب، در سال‌های پایانی حکومت صفویه، فقیهان و مجتهدان به طور روزافزونی خود را از نظارت‌های سیاسی که بر آنان اعمال می‌شد، آزاد کردند و قدرت بسیار بیشتری یافتند. (سیوری، ۱۳۸۵: ۲۳۲-۲۳۳). در این دوره، اندیشه‌های فقه‌گرا و حضور شریعت‌مداران در ساختار اجتماعی قدرتمندتر شد و بر سایر نهادهای جامعه تأثیرگذار بود. چنین گرایشی، به تعارض و مقابله با اندیشه‌های صوفیانه در سطوح حکومتی و اجتماعی انجامید و گرایش به تصوف در جامعه را به شدت محدود کرد. متصوفه در واکنش به این

رویکرد، فقیهان و شریعت‌مداران را اهل ظاهر و ناتوان از درک حقیقت و معنا می‌دانستند و با تقسیم‌بندی دین به سه بخش: شریعت، طریقت و حقیقت، شریعت را مربوط به عوام دانسته، خواص را از آن بی‌نیاز می‌پنداشتند. فقیهان نیز به نوبه خود، بی‌سواد، رها کردن کسب و پیشه، دوری از ازدواج و پناه بردن به عزلت، استفاده از سحر و شعبده و انجام اعمالی نظیر رقص و سماع، زدن دف و نی، استعمال حشیش و تریاک را نشانه لابیالی‌گری صوفیان دانسته، وجود آنان را برای جامعه زیان‌بار تلقی می‌کردند. گهگاه اتهاماتی نظیر عشق‌بازی با جوانان زیبارو و شرابخواری را نیز مطرح می‌کردند که به میزان قابل توجهی از جایگاه معنوی آنان می‌کاست. عمده‌ترین دلایل مخالفت فقیهان با صوفیان، در موارد ذیل بود:

- پایبند نبودن برخی از اهل تصوف به آداب دینی و احکام شرع؛
- بدعت‌گذاری در زمینه اجرای مراسم عبادی یا رفتارهای اجتماعی و اخلاقی مانند ایجاد حلقه‌های ذکر؛

- پافشاری بر بعضی آرای عرفانی که به نظر فقیهان در تضاد با آموزه‌های دینی بود و ارائه نظریاتی مانند ادعای ولایت و کرامت برای مرشدان صوفی که با مبانی فقه شیعه همخوانی نداشت.

چنین مواردی، موجب شد تا برخی فقیهان در خصوص ریشه‌های غیراسلامی یا غیرشیعی تصوف، شبهاتی را مطرح کنند. (Pourjavady، ۱۹۹۹:۶۱۸)
فارغ از قضاوت در مورد درستی یا نادرستی نظریاتی که در خصوص اندیشه‌ها و رفتارهای اهل تصوف در پایان عصر صفوی مطرح می‌شد، وجود چنین تعارضاتی، به‌ویژه زمانی که به تنش و بحران‌های اجتماعی می‌انجامید، زمینه ضعف بیشتر حکومت صفویه را فراهم کرد.

نتیجه

حکومت صفویه، با تکیه بر مجاهدت‌های پیروان طریقت صفوی پی‌ریزی شد. حضور تأثیرگذار پیروان صوفی مسلک در ساختار سیاسی دولت صفوی و لزوم استفاده از نیروی نظامی قزلباشان برای تثبیت این حکومت، در نهایت، به عملکرد مداخله‌آمیز و ماجراجویانه

آنان در حوزه‌های مختلف حکومتی انجامید. بسط این نفوذ، با واکنش دفعی و اقدام عملی حاکمیت برای تضعیف جایگاه تأثیرگذار صوفیان قزلباش روبه‌رو شد. پادشاهان صفوی از همان ابتدا، به خطر نفوذ لجام‌گسیخته قزلباشان در خصوص استقرار حاکمیت بلامنازع مقام سلطنت توجه داشتند. از این رو، هریک به فراخور موقعیتشان، به کاستن این نفوذ اقدام کردند. صوفیان قزلباش که در گذشته و در آستانه تشکیل حکومت صفوی، حامی حکومت بودند، در هنگام تثبیت پایه‌های امپراتوری، دیگر قادر به همراهی برای برآوردن نیازهای فزاینده حکومت به اداره جامعه نبودند و نیروهای گریز از مرکز آنان، در تقابل با مصالح سلطنت قرار گرفت. نیاز حکومت به اداره روشمند و منطقی مملکت، نیاز به نیروهای دیوان‌سالار و فرهیخته داشت و به همین دلیل، پادشاهان صفوی به عناصری غیر از قزلباشان روی آوردند. نتیجه این رویکرد که با دعوت از برخی فقیهان شیعه از جبل‌عامل پیگیری شد، تضعیف تدریجی تصوف و منزوی شدن آرام صوفیان قزلباش بود.

فرازونشیب‌های اقتدار مقام سلطنت، پیش از تاج‌گذاری شاه‌عباس اول، موجب شد که حذف صوفیان از قدرت سیاسی، با موانعی جدی مواجه شود؛ ولی این پادشاه با چرخشی هوشمندانه و برنامه‌ریزی شده از تصوف به تشیع، توانست سلطنتی استوار را برقرار سازد که از دوره‌های درخشان فرهنگ و تمدن ایرانی محسوب می‌شود. وی از وجود فقیهان شیعه برای مهار قزلباشان و متصوفه استفاده کرد و هم‌زمان با جلوگیری از قدرت‌یابی بیش از حد عالمان دینی در امور سیاسی، حاکمیت سلطنت را تضمین نمود؛ اما بدگمانی ذاتی که نتیجه تجربه‌های سخت‌کودکی و جوانی وی بود، موجب شد تا جانشینان وی کارآمدی لازم را نداشته باشند و در واپسین سال‌های دوران صفوی، تعارضات پیچیده‌ای بین اهل تصوف و عالمان دینی به وجود آمد. در دوره شاه‌عباس، این تقابلات بیشتر در عرصه اندیشه و در قالب نوشتن رساله‌ها و مباحثات نظری بود؛ ولی در دوره‌های بعد، به تعارضاتی کشیده شد که از عوامل فروپاشی این سلسله گردید.

تحول ساختار قدرت سیاسی، زمینه‌ای فراهم کرد تا همگام با سیر نزولی قدرت پادشاه، در روندی تدریجی، صوفی‌ستیزی به نمادی از برتری شریعت بر طریقت مطرح گردد و با تضعیف ساختار سیاسی حکومت در دوران پس از شاه‌عباس اول، علمای شیعه به رقیبی جدی برای سلاطین تبدیل شدند.

منابع

الف. کتاب‌ها

۱. اشکوری، یوسفی (۱۳۷۳)، «تشیح: اندیشه‌های سیاسی»، *دائرة المعارف تشیخ*، ج ۴، تهران: بنیاد خیریه و فرهنگی شط.
۲. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله (۱۳۸۹)، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، ج ۳، ترجمه: محمدباقر ساعدی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۳. افشار، ایرج (۱۳۸۷)، *فرهنگ ایران زمین*، ۳۰ جلدی، ج ۱۴، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات سخن.
۴. افشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹)، *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو.
۶. امورتی، ب.س (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران دوره صفویان* (کمبریج)، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
۷. بابایی، سوسن و دیگران (۱۳۹۰)، *غلامان خاصه*، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
۸. بهائی، محمد بن حسین بهاء‌الدین عاملی (شیخ بهائی)، (۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م)، *الکشکول*، ج ۱، بیروت: بی‌نا.
۹. — (۱۳۲۸)، *جامع عباسی*، تهران: چاپ سنگی.
۱۰. — (۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م)، *موش و گربه*، به کوشش: محمد بیدآبادی، بی‌نا.
۱۱. پارسادوست، منوچهر (۱۳۸۸)، *شاه عباس اول*، ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۲. تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۲)، *تاریخ صفویه*، ج ۱، شیراز: نوید.
۱۳. ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۲، مقدمه: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

۱۴. تنکابنی، میرزاحمد (بی‌تا)، *قصص العلماء*، بی‌جا: انتشارات علمیه اسلامیة.
۱۵. جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۳، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۶. خاتون‌آبادی، عبدالحسین (۱۳۵۲)، *وقایع السنین والاعوام*، به کوشش: محمداقرا بهبودی، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.
۱۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب‌السیرفی اخبار افراد بشر*، ج ۴، مقدمه: جلال‌الدین همایی، بی‌جا: خیام.
۱۸. دلاواله، پیتر (۱۳۸۱)، *سفرنامه پیتر* (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه، شرح و حواشی: شعاع‌الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
۲۱. سبزواری، محمد بن محمد میرلوحی (۱۳۷۵)، *سلوة الشیعة وقوه الشریعة*، چاپ احمد عابدی، در میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، به کوشش: رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۲۲. سیوری، راجر، مروین (۱۳۸۵)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه: کامبیز عزیز، تهران: نشر مرکز.
۲۳. شاملو، ولی قلی بن داوود قلی (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح و پاورقی: سید حسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۲۴. شیشه‌چی، زهره و علی‌اصغر طاهری (۱۳۹۴)، *زندگی پرماجرایی شاه‌عباس*، مشهد: انتشارات داریوش.
۲۵. صدرالدین الشیرازی، محمد بن ابراهیم (۲۰۰۷م)، *کسراصنام الجاهلیة*، تصحیح: دکتر محسن جهانگیری، بیروت: مؤسسه‌التاریخ العربی.
۲۶. صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱)، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
۲۷. — (۱۳۸۸)، *فراز و فرود صفویان*، تهران: کانون اندیشه جوان.
۲۸. طارمی، حسن (۱۳۷۵)، *علامه مجلسی*، تهران: نگاه نو.

۳۱۲ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال هشتم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹

۲۹. فلسفی، نصرالله (۱۳۷۱)، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۳، تهران: انتشارات علمی.
۳۰. قزوینی، محمدطاهر وحید (۱۳۲۹)، *عباس نامه*، تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: داودی.
۳۱. قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی (۱۳۸۳)، *خلاصة التواریخ*، ج ۲، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
۳۲. قمی، محمدطاهر بن محمدحسین (۱۳۷۷)، *مونس الأبرار: در ردّ صوفیان*، چاپ محمدرضا ارجمند، در میراث اسلامی ایران، دفتر هفتم، به کوشش: رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۳۳. کرکی، حسن ابن علی (۱۳۸۹)، *عمدة المقال فی کفر اهل الضلال*، به کوشش: مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی.
۳۴. کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، *سفرنامه کمپفر به ایران*، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
۳۵. لمبتون، آن کاترین سواين فورد (۱۳۷۷)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۶. لویزن، لئونارد (۱۳۸۴) *میراث تصوف*، ج ۱، ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
۳۷. مجلسی، محمدتقی (۱۳۷۵)، اجوبه، در محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، *رساله تشویق السالکین*، تهران: بی‌نا.
۳۸. مجلسی، محمدتقی (۱۳۷۴)، *لوامع صاحبقرانی؛ المشتهر بشرح الفقیه*، قم: بی‌نا.
۳۹. میرفندرسکی، ابوالقاسم ابن میرزا بزرگ (۱۳۸۷) *رساله صنایع*، قم، بوستان کتاب.
۳۹. منجم، ملا جلال‌الدین (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش: سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید.
۴۰. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳۸۳)، *حدیقة الشیعة*، ۲ جلدی، تصحیح: صادق حسن‌زاده و علی‌اکبر زمانی‌نژاد، قم: انتشارات انصاریان، چاپ سوم.
۴۱. مینورسکی (۱۳۷۸)، *تذکرة الملوک*، به کوشش: سید محمد دبیر سیاقی و سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوک، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

۴۲. نصر، سید حسین (۱۳۸۰)، «فعالیت‌های فکری، فلسفه و کلام در دوره صفوی»،
تاریخ ایران دوره صفویان (کمبریج)، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
۴۳. نوایی، عبدالحسین (گردآورنده) (۱۳۵۳)، *شاه‌عباس؛ مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ب. مقالات

۱. آقانوری، علی (زمستان ۱۳۹۵)، «چگونگی و عوامل تغییر رویکرد صفویه از تصوف به تشیع»، قم: *مجله علمی - پژوهشی شیعه‌پژوهی*، دانشگاه ادیان و مذاهب، شماره ۱: ۱۰۹-۱۳۴.
۲. تشکری، علی‌اکبر و الهام نقیعی (تابستان ۱۳۹۳)، «تعامل و تقابل تصوف و تشیع در عصر صفوی»، اصفهان: *مجله علمی - پژوهشی پژوهش‌های تاریخی*، دانشگاه اصفهان، شماره ۲۲: ۴۹-۶۶.
۳. رنجبر، محمدعلی (۱۳۷۸)، «منصب خلیفه الخلفاء در دوره صفوی»، *گنجینه اسناد*، شماره ۳۳-۳۴.
۴. عقیلی، سید احمد (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، «تحلیل تاریخی عملکرد قزلباشان قبل و بعد از تشکیل دولت صفوی»، زاهدان: *مجله علمی - پژوهشی پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره ۱۸: ۱۳۵-۱۶۲.
۵. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۳۶)، «رساله محاکمة بین المتصوفة و غیرهم»، به کوشش: محمدتقی دانش‌پژوه، *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، سال نهم، شماره ۹.
۶. قریشی کربن، سید حسن (۱۳۸۵)، «برخورد دو تفکر در عصر صفوی»، *درس‌هایی از مکتب اسلام*، شماره ۸.
۷. یلفانی، رامین (۱۳۸۶)، «برآمدن و افول قزلباشان در عصر صفویه»، *پژوهش‌نامه تاریخ*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، شماره ۷، سال دوم.

ج. منابع انگلیسی

۱. Amir Arjomand, Said (۱۹۸۵), the clerical Estate and the Emergence of Shiite Hierocracy in safavid Iran: A study in Historical sociology, Journal of the Economic and Social History of the Orient.
۲. Babayan, Kathryn (۱۹۹۴), the Safavid Synthesis: From Qizilbash Islam to Imamite Shiism, Iranian Studies, Religion and Society in Islamic Iran during the Pre- Modern Era.
۳. Pourjavady (۱۹۹۹), Opposition to Sufism in Twelver Shiism. In Islamic mysticism contested; thirteen centuries of controversies and polemics. Ed "Frederick de Jong Leiden. Brill.
۴. J. Stewart, Devin (۱۹۹۶), Notes on the Migration of Amili Scholars to Safavid Iran, Journal of Near Eastern Studies, Vol: ۵۵, No: ۲, Apr.
۵. Kazemi Moussavi, Ahmad (۱۹۹۸), Shiite Culture, Iranian Studies, Vol. ۳۱, No. ۳/۴, Review of the "Encyclopaedia Iranica", (summer – autumn).
۶. Morris, Trans (۱۹۸۱), Mulla Sadra's midom of the Throne, Princeton, University of Princeton TT.
۷. Newman, Andrew (۲۰۰۹), safavid Iran Rebirth of a Persian Empire, London, New York.